

سورة روم

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۶۰ آیه است

تاریخ شروع

۲۲ / شوال المعظم / ۱۴۰۳

۱۳۶۲ / ۵ / ۱۱

محتوای سوره روم

از آنجا که این سوره، مطابق مشهور، تماماً در «مکه» نازل شده است، محتوا و روح سوره‌های مکی در آن منعکس می‌باشد، یعنی بیش از همه چیز، بحث از مسأله «مبدأ» و «معاد» می‌کند، چرا که دوران «مکه» دوران آموزشی اعتقادات اصیل اسلامی، توحید و مبارزه با شرک، و توجه به معاد و دادگاه رستاخیز بود، و در لابلاي این مباحث مطالب دیگری در ارتباط با آنها نیز مطرح شده است.

در حقیقت مطالب این سوره را، در هفت بخش می‌توان خلاصه کرد.

۱ - پیشگونی از پیروزی «رومیان» بر «ایرانیان» در جنگی که در آینده، درگیر می‌شد، به مناسبت گفتگونی که میان مسلمانان و مشرکان در این زمینه روی داده بود، که مشروح آن به خواست خدا خواهد آمد.

۲ - گوشه‌ای از طرز فکر و چگونگی حالات افراد بی‌ایمان، و سپس تهدیدهایی نسبت به آنها در مورد عذاب و کیفر الهی در رستاخیز.

۳ - بخش مهمی از آیات عظمت خداوند در آسمان و زمین، و در وجود انسانها از قبیل خروج حیات از مرگ، و مرگ از حیات، خلقت انسان از خاک، نظام زوجیت و آفرینش همسران برای انسانها، و رابطه مودت در میان آنها، آفرینش آسمان و زمین، اختلاف زبانها، نعمت خواب در شب و جنبش در روز، ظهور رعد و برق و باران، حیات زمین بعد از مرگ، و تدبیر امر آسمان و زمین به امر خدا.

۴ - سخن از توحید فطری، بعد از بیان دلایل آفاقی و انفسی، برای شناخت

خدا.

۵- بازگشت به شرح و تبیین حالات افراد بی ایمان و گنهکار، و ظهور فساد در زمین بر اثر گناهان آنها.

۶- اشاره‌ای به مسأله مالکیت و حق ذی القربی و نکوهش از رباخواری.

۷- بازگشت مجددی به دلائل توحید و نشانه‌های حق و مسائل مربوط به

معاد.

روی هم رفته، در این سوره، همچون سوره‌های دیگر قرآن، مسائل استدلالی و عاطفی و خطابی چنان بهم آمیخته شده است که، معجون کاملی برای هدایت و تربیت نفوس فراهم ساخته است.

* * *

فضیلت تلاوت سوره روم

در حدیثی از امام صادق علیه السلام - که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم - چنین آمده است:

«هر کس سوره «عنکبوت» و «روم» را در ماه رمضان در شب بیست و سوم، بخواند، به خدا سوگند، اهل بهشت است و هیچ در این سخن استثنا نمی‌کنم... و این دو سوره، موقعیت مهمی نزد پروردگار دارند.»^۱

و در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده: «وَمَنْ قَرَأَهَا كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ عَشْرٌ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ مَلِكٍ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَأَدْرَكَ مَا ضَيَّعَ فِي يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ: «هر کس سوره «روم» را بخواند، پاداشی معادل ده حسنه به تعداد هر فرشته‌ای که در میان آسمان و زمین تسبیح خدا می‌گوید، خواهد داشت، و آنچه را در روز و شب از دست داده، جبران خواهد کرد.»^۲

بدیهی است، کسی که محتوای این سوره را که سراسر درس توحید خدا، و دادگاه بزرگ قیامت است، در روح و جان خود جای دهد، و مراقبت پروردگار را در هر لحظه، در خود ببیند، و روز جزا و محکمه عدل الهی را مسلم بداند، تقوای الهی، چنان قلبش را پر می‌کند که شایسته چنین پاداش بزرگی است.

۱ - «ثواب الاعمال» صدوق، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۶۹.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۸، صفحه ۲۹۲، آغاز سوره «روم».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- ۱) اَلَمْ
- ۲) غَلِبَتِ الرُّومُ
- ۳) فِي اَدْنَى الْاَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ
- ۴) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ
- ۵) يَنْصُرِ اللّٰهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
- ۶) وَ عَدَّ اللّٰهُ لِيُخْلِفَ اللّٰهُ وَ عَدَّهُ وَ لَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
- ۷) يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- الم

۲- رومیان مغلوب شدند!

۳- (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت به

زودی غلبه خواهند کرد...

۴- در چند سال! همه کارها از آن خداست؛ چه قبل و چه بعد (از این شکست و

پیروزی)؛ و در آن روز مؤمنان (به خاطر پیروزی دیگری) خوشحال خواهند شد...

۵- به سبب یاری خداوند؛ و او هر کس را بخواهد یاری می‌دهد؛ و او صاحب قدرت و رحیم است!

۶- این وعده‌ای است که خدا کرده؛ و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۷- آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند.

شان نزول:

مفسران بزرگ، همگی اتفاق دارند که، آیات نخستین این سوره، بدین سبب نازل شد، در آن هنگام که پیامبر ﷺ در «مکه» بود، و مؤمنان در اقلیت قرار داشتند، جنگی میان «ایرانیان» و «رومیان» در گرفت، و در این نبرد ایرانیان پیروز شدند.

«مشرکان مکه» این را به فال نیک گرفتند، و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند! و گفتند: ایرانیان، مجوسی هستند و مشرک (دوگانه‌پرست) اما رومیان مسیحی‌اند و اهل کتاب، همان گونه که «ایرانیان» بر «رومیان» غلبه کردند، پیروزی نهائی از آن شرک است و طومار اسلام به زودی پیچیده خواهد شد، و ما پیروز می‌شویم.

گرچه این گونه، نتیجه‌گیری‌ها پایه و مایه‌ای نداشت اما، در آن جو و محیط برای تبلیغ در میان مردم جاهل، خالی از تأثیر نبود، لذا این امر، بر مسلمانان گران آمد.

آیات فوق نازل شد و قاطعانه گفت: گرچه «ایرانیان» در این نبرد پیروز شدند، اما چیزی نمی‌گذرد که از «رومیان» شکست خواهند خورد، و حتی حدود زمان این پیشگوئی را نیز بیان داشته گفت: این امر فقط در طول چند سال

به وقوع می پیوندد!

این پیشگوئی قاطع قرآن، که از یکسو، نشانه اعجاز این کتاب آسمانی و اتکاء آورنده آن، به علم بی پایان پروردگار به عالم غیب است، و از سوی دیگر، نقطه مقابل تفأل مشرکان بود، مسلمانان را طوری دلگرم ساخت که می گویند حتی بعضی با مشرکان روی این مسأله، شرط بندی مهمی کردند! (آن روز هنوز حکم تحریم این گونه شرط بندی ها نازل نشده بود).^۱

* * *

تفسیر:

یک پیشگوئی عجیب!

این سوره جزء بیست و نه سوره ای است که با «حروف مقطعه» آغاز می شود «آلم».

کراراً در تفسیر این حروف مقطعه (مخصوصاً در آغاز سوره بقره، آل عمران و اعراف) بحث کرده ایم.

تنها چیزی که در اینجا جلب توجه می کند این است که، برخلاف بسیاری از سوره هائی که با حروف مقطعه آغاز می شود و پشت سر آن، سخن از عظمت قرآن است، در اینجا بحثی از عظمت قرآن نمی یابیم، بلکه سخن از شکست «رومیان» و پیروزی آنها در آینده است، ولی با دقت روشن می شود که، این بحث نیز بیان عظمت قرآن است، چرا که این خبر غیبی مربوط به آینده، از نشانه های اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی، محسوب می شود.

* * *

۱ - این شان نزول با تعبیرات مختلف در «مجمع البیان»، «المیزان»، «نور الثقلین»، «ابوالفتوح رازی» تفسیر «فخر رازی»، تفسیر «آلوسی» و تفسیر «فی ظلال» و تفاسیر دیگر آمده است.

بعد از ذکر «حروف مقطعه» می فرماید: «رومیان مغلوب شدند» ﴿عَلَيْتِ

الرُّومِ﴾.

* * *

«و این شکست در سرزمین نزدیکی واقع شد» ﴿فِي أَدْنَى الْأَرْضِ﴾.

نزدیک به شما مردم «مکه»، در شمال «جزیره عرب»، در اراضی «شام»، در منطقه‌ای میان «بصری» و «اذرعات».

و از اینجا معلوم می شود: منظور از «روم»، روم شرقی است نه روم غربی. بعضی از مفسران، مانند مرحوم «شیخ طوسی» در «تبیان» احتمال داده اند: منظور، نقطه نزدیکی به سرزمین «ایرانیان» بوده است، یعنی در محلی واقع شد، که نزدیکترین نقطه، میان «ایران و روم» بود.^۱

درست است که تفسیر اول با الف و لام عهد، در کلمه «الارض» مناسب تر است ولی به طوری که خواهیم گفت، از جهاتی تفسیر دوم صحیح تر به نظر می رسد.

در اینجا تفسیر سوم نیز وجود دارد که: شاید تفاوت زیادی از نظر نتیجه با تفسیر دوم نداشته باشد، و آن این که، منظور از این زمین، زمین «روم» است، یعنی آنها در نزدیکترین سرحداتشان با «ایران» گرفتار شکست شدند. و این اشاره به اهمیت و عمق این شکست است؛ چرا که شکست در نقطه‌های دور دست و مرزهای بعید، چندان مهم نیست، مهم آن است: کشوری در نزدیکترین مرزهایش به دشمن، که از همه جا قوی تر و نیرومندتر است گرفتار شکست شود.

بنابراین، ذکر جمله «فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» اشاره‌ای خواهد بود به اهمیت این

۱ - تفسیر «تبیان»، جلد ۸، صفحه ۲۰۶.

شکست، و طبعاً پیشگوئی از پیروزی طرف مغلوب ظرف چند سال آینده واجد اهمیت بیشتری خواهد بود، که جز از طریق اعجاز قابل پیش بینی نیست! آن گاه اضافه می کند: «آنها (رومیان) بعد از مغلوبیت، به زودی غلبه خواهند کرد» ﴿وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾.

با این که، جمله «سَيَغْلِبُونَ» (به زودی غالب می شوند) برای بیان مقصود کافی بود، ولی مخصوصاً تعبیر «مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ» (بعد از مغلوبیتشان) بر آن افزوده شده است، تا اهمیت این پیروزی آشکارتر گردد، چرا که غالب شدن یک جمعیت مغلوب، آن هم در نزدیکترین و نیرومندترین مرزهایش، در یک مدت کوتاه، غیر منتظره است و قرآن صریحاً از این حادثه غیر منتظره خبر می دهد.



آن گاه حدود سال های آن را با این عبارت بیان می کند: «در چند سال!» ﴿فِي بَضْعِ سِنِينَ﴾.

و می دانیم، مفهوم تعبیر «بَضْع» حداقل «سه»، و حداکثر آن «نه» می باشد. و اگر می بینید خداوند از آینده خبر می دهد، به خاطر آن است که «همه چیز و همه کار به دست او است، چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی این قوم شکست خورده» ﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ﴾.

بدیهی است، بودن همه چیز به دست خدا، و به فرمان و اراده او، مانع از اختیار و آزادی اراده ما، و تلاش و کوشش و جهاد در مسیر اهداف مورد نظر، نیست، به تعبیر دیگر، این عبارت نمی خواهد اختیار را از دیگران سلب کند، بلکه می خواهد این نکته را روشن سازد که، قادر بالذات و مالک علی الاطلاق

۱- در مورد معنی «بَضْع» احتمالات دیگری نیز ذکر شده است. از جمله این که: حداقل آن سه و حداکثر آن ده، یا حداقل آن، یک و حداکثر نه، یا حداقل شش و حداکثر نه، ولی آنچه گفتیم، مشهورتر است.

او است، و هر کس هر چیزی دارد، از او دارد.

و بعد می‌افزاید: اگر امروز که رومیان شکست خوردند، مشرکان خوشحال شدند «در آن روز که رومیان غالب شدند، مؤمنان خوشحال خواهند شد!» ﴿وَوَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾.

* * *

آری «خوشحال می‌شوند به نصرت الهی» ﴿بِنَصْرِ اللَّهِ﴾.

«خداوند، هر که را بخواهد یاری می‌کند، و او شکست ناپذیر و مهربان است» ﴿یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ﴾.

در این که: منظور از خوشحالی مسلمانان در آن روز، چیست؟ جمعی گفته‌اند: منظور خوشحالی از پیروزی «رومیان» است هر چند آنها نیز در صف کفار بودند، اما چون دارای کتاب آسمانی بودند، پیروزی آنها بر مجوسیان مشرک، یک مرحله از پیروزی «توحید» بر «شُرک» بود.

و بعضی افزوده‌اند: مؤمنان از این خوشحال شدند که این حادثه را به فال نیک گرفتند، و دلیلی بر پیروزی آنها بر مشرکان.

یا این که: شادی آنان از این بود که، عظمت قرآن و صدق پیشگوئی قاطع آن، که خود یک پیروزی مهم معنوی برای مسلمین محسوب می‌شد در آن روز ظاهر گشت.

این احتمال نیز، بعید به نظر نمی‌رسد که، پیروزی «رومیان» مقارن بود با یکی از پیروزی‌های مسلمین بر مشرکان، به خصوص این که: در بعضی از کلمات مفسران بزرگ آمده که: این پیروزی مقارن پیروزی «بدر»، و یا مقارن «صلح حدیبیه» بود، که آن نیز در نوع خود یک پیروزی بزرگ محسوب می‌شد. مخصوصاً تعبیر «بِنَصْرِ اللَّهِ»، نیز تناسب با این معنی دارد.

خلاصه، مسلمانان در آن روز، از جهات مختلفی خوشحال شدند: از پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان، که صحنه‌ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود.

از پیروزی معنوی به خاطر ظهور اعجاز قرآن. و از پیروزی مقارن آن، که احتمالاً «صلح حدیبیه» یا یکی دیگر از فتوحات مسلمین بود.

* * *

باز هم برای تأکید بیشتر، می‌فرماید: «این وعده‌ای است که خدا داده است»
﴿وَعَدَ اللَّهُ﴾^۱.

«و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نخواهد کرد، هر چند اکثر مردم نمی‌دانند» ﴿لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

و علت عدم آگاهی مردم، عدم معرفتشان نسبت به خدا و علم و قدرت او است، آنها خدا را به درستی نشناختند، و لذا از این حقیقت که او محال است از وعده‌اش تخلف کند، درست آگاه نیستند، چرا که تخلف از وعده، یا به خاطر جهل است که مطلبی مکتوم بوده، سپس آشکار گردیده، و مایه تغییر عقیده شده است، و یا به خاطر ضعف و ناتوانی است که وعده دهنده، از عقیده خود باز نگشته، ولی توانایی بر انجام وعده خود ندارد.

اما خدائی که هم از عواقب امور آگاه است، و هم قدرتش مافوق همه قدرت‌ها است، هرگز از وعده‌اش تخلف نخواهد کرد.

* * *

۱ - «وَعَدَ اللَّهُ» منصوب است به عنوان «مفعول مطلق» و عامل آن محذوف است و از جمله قبل یعنی «سَيَغْلِبُونَ» که مصداق وعده الهی است معلوم می‌شود، و در تقدیر چنین است: وَعَدَ اللَّهُ ذَلِكَ وَعَدَاً.

سپس می‌افزاید: «این مردم کوتاه بین، تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌بینند، و از آخرت و پایان کارها بی‌خبرند!» ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾.

آنها تنها از زندگی دنیا آگاهند، و تازه از این زندگی نیز به ظاهری قناعت کرده‌اند، مجموعه‌ای از سرگرمیها و لذات زودگذر و خوابها و خیالها، برداشت آنها را از زندگی دنیا تشکیل می‌دهد، غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است بر کسی پوشیده نیست.

اگر آنها باطن و درون این زندگی دنیا را نیز می‌دانستند، برای شناخت آخرت کافی بود، چرا که دقت کافی در این زندگی زودگذر، نشان می‌دهد که حلقه‌ای است از یک سلسله طولانی، و مرحله‌ای است از یک مسیر بزرگ، همان گونه که دقت در زندگی دوران جنینی، نشان می‌دهد که هدف نهائی خود این زندگی نیست، بلکه این یک مرحله مقدماتی برای زندگی گسترده‌ای است. آری، آنها تنها ظاهری از این زندگی را می‌بینند، و از محتوا و مفاهیم و مکنون آن غافلند.

جالب این که، با تکرار ضمیر «هُم» به این حقیقت اشاره می‌کند، که علت این غفلت و بی‌خبری، خود آنها هستند، درست مثل این که کسی به ما بگوید: مرا از این امر، تو غافل کردی، و در جواب بگوئیم: تو خودت غافل شدی، یعنی سبب غفلت خودت بودی.

* * *

نکته‌ها:

- ۱- اعجاز قرآن از دریچه علم غیب
- ۱- یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن، خبرهای غیبی قرآن است که یک نمونه

روشن آن در همین آیات مورد بحث، آمده، در طی چند آیه با انواع تأکیدات از پیروزی بزرگ یک ارتش شکست خورده، در چند سال بعد خبر می دهد، و آن را به عنوان یک وعده تخلف ناپذیر الهی، معرفی می کند.

از یک سو، خبر از اصل پیروزی می دهد (وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ). از سوی دیگر، خبر از پیروزی دیگری برای مسلمانان بر کفار مقارن همان زمان (وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ).

و از سوی سوم، تصریح می کند که این امر، در چند سال آینده به وقوع خواهد پیوست (فِي بَضْعِ سِنِينَ).

و از سوی چهارم، با دو بار تأکید، قطعی بودن این وعده الهی را مسجل می کند (وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ).

تاریخ به ما می گوید: هنوز نه سال نگذشته بود که این دو حادثه انجام یافت. و «رومیان» در نبرد جدیدی بر «ایرانیان» پیروز شدند، و مقارن همان زمان مسلمانان با «صلح حدیبیه» (و طبق روایتی در جنگ «بدر») پیروزی چشمگیری بر دشمنان پیدا کردند.

اکنون، این سؤال مطرح است: آیا یک انسان با علم عادی می تواند این چنین قاطعانه از حادثه‌ای به این مهمی، خبر دهد؟ حتی فرضاً اگر قابل پیش‌بینی سیاسی هم باشد - که نبود - باید با قید احتیاط و ذکر احتمال بگویند، نه این چنین با صراحت و قاطعیت، که اگر تخلف آن ظاهر گردد، بهترین سند برای ابطال دعوی نبوت به دست دشمنان می افتاد.

حقیقت این است: مسائلی از قبیل پیش‌بینی پیروزی یک کشور بزرگ، همچون کشور روم، یا مسأله «مباهله» به خوبی نشان می دهد: پیامبر اسلام ﷺ به جای دیگری دل بسته بود، و پشت گرمی از جای دیگر داشت، و گرنه هیچ کس

در شرائط عادی، توانائی و جرأت بر چنین اموری را ندارد.
 به خصوص این که، مطالعه در حالات پیامبر اسلام ﷺ نشان می دهد: او از کسانی نبود که بی گدار به آب بزند، بلکه کارهایش حساب شده بود، چنین ادعائی از چنین کسی نشان می دهد: او تکیه بر جهان ماورای طبیعت، بر وحی الهی و علم بی پایان خداوند، داشته است.
 دربارهٔ تطبیق تاریخی این پیشگونی قرآن، به زودی بحث خواهیم کرد.



۲ - ظاهر بیان!

اصولاً، بینش یک انسان مؤمن و الهی، با یک فرد مادی یا مشرک، تفاوت بسیار دارد.
 اولی، طبق عقیدهٔ توحیدی، جهان را مخلوق خداوند حکیم و آگاهی، می داند که تمام افعالش روی حساب و برنامه است، و به همین دلیل، معتقد است: جهان مجموعه‌ای است از اسرار و رموز دقیق، هیچ چیز در این عالم ساده نیست، همهٔ کلمات این کتاب، پر محتوا و پر معنی است.
 این بینش توحیدی به او می گوید: از کنار هیچ حادثه و هیچ موضوعی ساده نگذر؛ زیرا ممکن است ساده‌ترین مسائل، پیچیده‌ترین آنها باشد.
 او همیشه، به عمق این جهان می نگرد و به ظواهر آن قانع نیست، او این درس را در مکتب توحید خوانده است، او برای عالم هدف بزرگی قائل است و همه چیز را در دائرةٔ آن هدف می بیند.
 در حالی که یک فرد مادی و بی ایمان، دنیا را مجموعه‌ای از حوادث کور و کر و بی هدف می شمرد، و جز به ظاهر آن نمی اندیشد. اصلاً برای آن باطن و عمقی قائل نیست، مگر می توان برای کتابی که مجموعهٔ خطوط آن همان

چیزی است که کودکی با حرکات بی هدف دست خود به روی کاغذ به وجود آورده است، اهمیت و عمقی قائل شد؟! ^۱

حتی به گفته بعضی از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی، تمام اندیشمندان بشر از هر قشر و گروه، که درباره نظام جهان به اندیشه برخاسته‌اند، از نوعی تفکر مذهبی برخوردار بوده‌اند (دقت کنید).

«آینشتاین» دانشمند معروف معاصر می‌گوید: «به سختی می‌توان در میان مغزهای متفکر جهان، کسی را یافت که دارای یک نوع احساس مذهبی مخصوص به خود نباشد، این مذهب، با مذهب یک شخص عامی فرق دارد... مذهب این دانشمند، تحیری شعف‌آور از نظام عجیب و دقیق کائنات است، که گهگاه پرده از روی اسراری برمی‌دارد، که در مقایسه با آن، تمام تلاش‌ها و تفکرات منظم بشری انعکاسی ناقابل بیش نیست»! ^۱

در جای دیگر، می‌گوید: «اصلاً چیزی که سبب شد، دانشمندان و متفکران و مکتشفان، در تمام طول قرون و اعصار، در گوشه تنهایی به مطالعه اسرار دقیق جهان هستی پردازند، همین اعتقاد مذهبی آنان بود» ^۲.

از سوی دیگر، چگونه ممکن است، کسی که این دنیا را مرحله نهایی و هدف اصلی می‌شمرد، با کسی که آن را یک «مزرعه» و «میدان آزمودگی» برای زندگی جاویدانی که دنبال آن است، می‌داند، یکسان ببیند؟ او از آن ظاهری بیش نمی‌بیند و این به اعماق ژرفش می‌اندیشد.

و این اختلاف دیدها، در تمام زندگی آنها اثر می‌گذارد: آن «ظاهربین» انفاق را سبب خسران و زیان می‌شمرد، در حالی که این «موحد» تجارتی پر سود می‌داند.

۱ و ۲ - نقل از کتاب «دنیائی که من می‌بینم».

آن یکی، رباخواری را مایه افزایش درآمد، و این یکی مایه وبال و بدبختی و زیان.

آن یکی جهاد را مایه دردسر، و شهادت را به معنی نابودی، و این یکی جهاد را رمز سربلندی، و شهادت را حیات جاویدان می‌شمرد.

آری، افراد بی ایمان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌بینند و از آخرت غافلند (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ).

* * *

۳- تطبیق تاریخی

برای این که بدانیم شکست «رومیان» از «ایرانیان»، و سپس پیروزی آنها در چه مقطع تاریخی واقع شده است، کافی است بدانیم: در تواریخ امروز، در دوران «خسرو پرویز»، به یک دوران جنگ طولانی میان ایرانیان و رومیان برخورد می‌کنیم، که بیست و چهار سال دوام یافت، از ۶۰۴ میلادی تا ۶۲۸ به طول انجامید.

در حدود سنه ۶۱۶ میلادی دو سردار معروف ایرانی به نام «شهربراز» و «شاهین» به قلمرو روم شرقی حمله کردند، آنها را شکست سختی دادند، و منطقه شامات و مصر و آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادند، دولت روم شرقی که گرفتار شکست سختی شده بود تا آستانه انقراض پیش رفت، و دولت ایران تمام متصرفات آسیائی او را با مصر تسخیر کرد.

و این در حدود سال هفتم بعثت پیامبر ﷺ بود.

ولی پادشاه روم «هرقل» از سال ۶۲۲ میلادی، تهاجم خود را به ایران شروع کرد و شکست‌های پی‌درپی به سپاه «خسرو پرویز» وارد ساخت، و تا سال ۶۲۸ میلادی جنگ‌هایی که به نفع رومیان بود ادامه یافت، «خسرو پرویز» شکست

سختی خورد، و مردم ایران او را از سلطنت خلع کرده، و پسرش «شیرویه» را به جای او نشانند.

با توجه به این که، میلاد پیامبر ﷺ در سال ۵۷۱ و بعثت پیامبر ﷺ در سال ۶۱۰ میلادی واقع شد، شکست رومیان منطبق بر سال هفتم بعثت، و پایان پیروزی رومیان و شکست خسرو پرویز بر سال پنجم تا ششم هجرت منطبق می شود، و می دانیم در سال پنجم، فتح خندق اتفاق افتاد، و در سال ششم صلح حدیبیه و فتح مکه سال هشتم، البته انتقال اخبار جنگ ایران و روم به منطقه «حجاز» و «مکه» نیز معمولاً مقداری از زمان را اشغال می کرده است، و به این ترتیب، تطبیق تاریخی این خبر قرآنی روشن می شود (دقت کنید).

﴿ ۸ ﴾ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ

﴿ ۹ ﴾ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

﴿ ۱۰ ﴾ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ

ترجمه:

۸- آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمانها و زمین و آنچه را میان آن دو است جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم (رستاخیز و) لقای پروردگارشان را منکرند!

۹- آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! آنها نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند، و پیامبرانشان با دلائل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند)؛ خداوند هرگز به آنان ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می‌کردند!

۱۰ - سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جائی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!

تفسیر:

عاقبت بدکاران

در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از ظاهر بینانی بود که تنها افق فکرشان به محدوده دنیا و جهان ماده تعلق دارد، و از قیامت و عالم ماوراء طبیعت، بی خبرند.

در آیات مورد بحث و آیات آینده، به ذکر مطالب متنوعی پیرامون مبدأ و معاد می پردازد، نخست به صورت یک استفهام اعتراض آمیز، می گوید: «آیا آنها با خود نیندیشیدند که خداوند آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است را جز به حق و برای اجل و زمان معینی نیافریده است؟» ﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى﴾.

یعنی اگر آنها درست بیندیشند، و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه کنند، به خوبی از این دو امر آگاه می شوند که:

اولاً - جهان بر اساس حق آفریده شده، و نظاماتی بر آن حاکم است که دلیل بر وجود عقل و قدرت کامل در خالق این جهان است.

و ثانیاً - این جهان رو به زوال و فنا می رود، و از آنجا که خالق حکیم، ممکن نیست بیهوده آن را آفریده باشد، دلیل بر این است که جهان دیگری که سرای بقا است بعد از این جهان می باشد، و گر نه آفرینش این جهان مفهوم نداشت، و این خلقت طویل و عریض، تنها برای این چهار روز زندگی دنیا، بی معنی بود، و از اینجا به وجود آخرت پی می بردند.

بنابراین، دقت در نظم و حقانیت این جهان، دلیل بر وجود «مبدأ» است و دقت در داشتن «اجل مسمی» دلیل بر «معاد» است (دقت کنید).

لذا، در پایان آیه اضافه می‌کند: بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند «وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ».

یا اصلاً منکر معادند، همان گونه که مکرر در آیات قرآنی از قول مشرکان نقل شده که می‌گفتند: آیا هنگامی که ما خاک شدیم مجدداً به زندگی باز می‌گردیم؟ این حرف عجیبی است؟ این غیر ممکن است! این دلیل جنون گوینده آن است!^۱

و یا این که: با زبان، منکر نیستند، اما عملشان آن چنان آلوده و ننگین است که نشان می‌دهد آنها اعتقادی به معاد ندارند، چرا که اگر معتقد بودند نباید این چنین فاسد و مفسد، باشند.

ضمناً تعبیر «فِي أَنْفُسِهِمْ» به این معنی نیست که آنها درباره اسرار وجود خویش مطالعه کنند، آن چنان که «فخر رازی» در تفسیر خود گفته، بلکه منظور این است که آنها در درون جان، از طریق عقل و وجدان به آفرینش آسمان‌ها و زمین بیندیشند.

تعبیر «بِالْحَقِّ» ممکن است دو معنی داشته باشد: یکی توأم بودن آفرینش با حق و قانون و نظم، و دیگر این که: هدف آفرینش هدف حقی بوده است و البته این دو تفسیر با هم منافات ندارند.^۲

تعبیر به «لِقَاءِ رَبِّهِمْ»، همان گونه که بارها گفته‌ایم، اشاره به قیامت و رستاخیز است، که در آنجا حجاب‌ها کنار می‌رود و انسان با شهود باطنی خدا را

۱- رعد، آیه ۵- مؤمنون، آیه ۲۵- نمل، آیه ۶۷- وق، آیه ۲.

۲- در صورت اول «باء» در «بِالْحَقِّ» برای مصاحبت است، و در صورت دوم به معنی «لام».

به عظمت می شناسد.

* * *

و از آنجا که تعبیر به «اجل مسمی» بیانگر این حقیقت است که، به هر حال زندگی این جهان دوام و بقائی ندارد، و این هشدار است به همه دنیاپرستان، در آیه بعد، چنین اضافه می کند: «آیا آنها سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند، به کجا کشیده شد؟» ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾.

«همانها که نیروئی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها آباد کردند، آنها عمران نمودند» ﴿كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا﴾.

«و پیامبران آنها با دلایل آشکار به سوی آنها آمدند» ﴿وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾.

اما آنها خیره سری کردند، و در برابر حق تسلیم نشدند و به مجازات دردناک الهی مبتلا گشتند.

«خداوند به آنها هرگز ستم نکرد، ولی آنها به خویشتن ظلم و ستم می کردند» ﴿فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾.

در واقع، قرآن اشاره به اقوامی می کند که نسبت به مشرکان معاصر پیامبر برتری چشمگیری از نظر قدرت و نیروی جسمی و مالی داشتند، و سرنوشت دردناک آنها را درس عبرتی برای اینها قرار می دهد.

جمله «أَثَارُوا الْأَرْضَ» (زمین را زیر و رو کردند)، ممکن است اشاره، به شخم کردن زمین برای زراعت و درختکاری، یا کندن نهرها و قناتها، و یا بیرون آوردن شالوده عمارت های بزرگ، و یا همه اینها باشد، چرا که جمله «أَثَارُوا

الأرض» مفهوم وسیعی دارد که تمام این امور را که مقدمه عمران و آبادی است، شامل می‌شود.^۱

و از آنجا که در دنیای آن روز، بیشترین قدرت در دست کسانی بود که از نظر کشاورزی پیشرفته‌تر بودند، و از نظر ساختن عمارت‌ها، ترقی چشمگیری داشتند، برتری این اقوام را نسبت به مشرکان مکه، که قدرتشان از این نظر بسیار محدود بود، روشن می‌سازد.

اما آنها با این همه توانائی هنگامی که آیات الهی را انکار، و پیامبران را تکذیب کردند، قدرت فرار از چنگال مجازات نداشتند، شما چگونه می‌توانید فرار کنید؟!

و این مجازات‌های دردناک، محصول اعمال و فرآورده دست خود آنها بود، آنها بودند که بر خویشان ظلم کردند، و خداوند هرگز ظلم و ستمی بر کسی روا نمی‌دارد.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، آخرین مرحله کفر آنها را بیان می‌کند، و می‌گوید: «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد انجام دادند، به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند، و از آن بدتر، به استهزاء و مسخره کردن آن برخاستند» ﴿ثُمَّ كَانَ غَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىِٕ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾.

آری گناه و آلودگی، همچون «بیماری خوره» به جان انسان می‌افتد، و روح ایمان را می‌خورد، و از بین می‌برد، و کار به جایی می‌رسد که سر از تکذیب آیات الهی، در می‌آورد، و از آن هم فراتر می‌رود، و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و

۱ - «اثار» از ماده «ثور» (بر وزن غور) به معنی پراکنده ساختن است و این که، عرب به گاو نر «ثور» می‌گوید، به خاطر آن است که زمین را با آن شخم می‌کند.

آیات الهی وامی دارد، و به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر، هیچ وعظ و اندرز و اندازی مؤثر نیست، و جز تازیانه عذاب دردناک الهی، راهی باقی نمی‌ماند!

یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاسگیان و جانانیان، نشان می‌دهد که، آنها در آغاز کار چنین نبودند، حداقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آنها می‌تابید، ولی ارتکاب گناهان پی‌درپی، سبب شد که روز به روز، از ایمان و تقوا فاصله بگیرند، و سرانجام به آخرین مرحله کفر، برسند.

در خطبه معروف حضرت «زینب» شیر زن کربلا علیها السلام که در «شام» در مقابل «یزید» ایراد فرمود نیز این آیه با همان برداشتی که در بالا گفتیم آمده است. زیرا آن حضرت، هنگامی که دید «یزید» با گفتن کلمات کفرآمیز، و اشعار معروف «لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ...» - که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام بود - همه چیز را به سخریه گرفته، بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

«صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاؤًا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ...»

یعنی، اگر تو امروز با این اشعار کفرآمیز، اسلام و ایمان را انکار می‌کنی، و به نیاکان مشرکت، که در جنگ «بدو» به دست مسلمانان کشته شدند، می‌گوئی: ای کاش! بودید و انتقام‌گیری مرا از خاندان «بنی هاشم» می‌دیدید، جای تعجب نیست، این همان چیزی است که خدا فرموده که: مجرمان سرانجام آیات ما را تکذیب می‌کنند... و در این زمینه مطالب فراوانی فرمود. ۱-۲

۱ - مطابق آنچه در تفسیر آیه گفتیم: «السُّوَايَ» مفعول «أَسَاؤًا» است و جمله «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» به جای اسم «کان» می‌باشد و خبر آن «عاقبة» است. مرحوم «علامه طباطبائی» در «المیزان» این را به عنوان یک احتمال ذکر کرده، هر چند خودش انتخاب ننموده، و «ابو البقاء» در کتاب «املاء ما من به الرحمن» (صفحه ۱۸۵، جلد ۲) به عنوان یکی از دو احتمال قابل قبول آورده است، ولی غالب مفسران (مانند طبرسی، المیزان، فخر رازی، آلوسی، ابوالفتوح رازی، قرطبی، فی ظلال و تبیان) احتمال دیگری را در تفسیر آیه تقویت کرده‌اند و آن این که: «سوئی» اسم کان بوده باشد و «ان کذبوا» در مقام تعلیل است، و مطابق لا تعجل

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ ﴿١٦﴾

مُحْضَرُونَ

ترجمه:

۱۱ - خداوند آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، سپس شما را به

سوی او باز می‌گردانند!

۱۲ - آن روز که قیامت بر پا می‌شود، مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو

می‌روند!

۱۳ - و برای آنان شفیعیانی از معبودانشان نخواهد بود، و نسبت به معبودهائی که

آنها را همتای خدا قرار داده بودند کافر می‌شوند!

این تفسیر معنی آیه چنین می‌شود: سرانجام، عاقبت کار کسانی که اعمال بد انجام دادند، بدی شد، چرا که آیات ما را تکذیب کردند، شبیه (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى).

ولی انصاف این است که، این تفسیر خلاف چیزی است که از ظاهر آیه به دست می‌آید و انتخاب آن از ناحیه این گروه از مفسدان، نمی‌تواند ما را از آنچه با ظاهر آیه هماهنگ است منصرف کند، به خصوص این که آنها ناچارند کلمه «لام» را در جمله «أَنْ كَذَّبُوا» در تقدیر بگیرند، و تقدیر خلاف ظاهر است (دقت کنید).

۲ - برای توضیح بیشتر به جلد ۴۵، بحار الانوار، صفحات ۱۲۳ و ۱۵۷ مراجعه فرمائید.

۱۴ - آن روز که قیامت بر پا می‌گردد، (مردم) از هم جدا می‌شوند:

۱۵ - اما آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند، در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود.

۱۶ - و اما آنان که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند، در عذاب الهی احضار می‌شوند.

تفسیر:

سرنوشت مجرمان در قیامت

در آیات گذشته، سخن از تکذیب کنندگانی به میان آمد که آیات خدا را به باد مسخره می‌گرفتند، و در آیات مورد بحث با بیان گوشه‌ای از مباحث معاد و سرنوشت مجرمان در قیامت، بحث‌هایی را که قبل از این درباره معاد در آیات قبل گفته شد، تکمیل می‌کند.

نخست، می‌فرماید: «خداوند آفرینش را آغاز نموده، سپس اعاده می‌کند، و بعد به سوی او باز می‌گردید» ﴿اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾. در آیه، یک استدلال کوتاه و پر معنی برای مسأله معاد بیان شده، که در آیات دیگر قرآن نیز، به عبارات دیگری تکرار گردیده است، و آن این است که: «همان کسی که قدرت بر آفرینش نخستین داشت، قدرت بر معاد هم دارد، و قانون عدالت و همچنین حکمت خداوند، ایجاب می‌کند که این آفرینش مجدد، تحقق یابد». جمله «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» اشاره به این است که، بعد از زندگی قیامت، همگی به سوی دادگاه پروردگار و پاداش و ثواب او باز می‌گردید، و از این فراتر، مؤمنانی که در خط تکامل الهی قرار گرفته‌اند، همچنان در تکامل خویش به سوی بی‌نهایت و به سوی ذات پاک پروردگار، پیش می‌روند.



آیه بعد، وضع مجرمان را چنین مجسم می‌کند: «آن روز که قیامت بر پا می‌شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می‌روند» ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴾.

«یُبْلِسُ» از ماده «ابلاس»، در اصل به معنی غم و اندوهی است که از شدت یأس و نومیدی دست می‌دهد.

بدیهی است، اگر چیزی که انسان از آن ناامید می‌شود، امری ضروری نباشد نومیدیش مهم نیست، اما غم و اندوه نشان می‌دهد که در این موارد از یک امر ضروری نومید شده است، لذا بعضی از مفسران ضروری بودن را جزء ماده «ابلاس» می‌دانند.

«ابلیس» را نیز به همین مناسبت «ابلیس» گفته‌اند که، از رحمت خدا مأیوس و غمناک شد.

به هر حال، مجرمان حق دارند که در آن روز مأیوس و غمناک شوند، چرا که نه ایمان و عمل صالحی با خود به عرصه محشر آورده‌اند، نه یار و یاور دارند، و نه امکان بازگشت به دنیا و جبران گذشته وجود دارد.



لذا در آیه بعد می‌افزاید: «آنها شفیعیانی از معبودانشان ندارند» ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ﴾.

همان بت‌ها و معبودهای ساختگی، که هر وقت از آنها سؤال می‌شد: چرا اینها را می‌پرستید؟ می‌گفتند: هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ: «اینها شفیعیان ما در پیشگاه خدایند»^۱.

۱- یونس، آیه ۱۸.

در آنجا می فهمند که هیچ خاصیتی بر وجود این معبودهای تو خالی و بی ارزش مترتب نیست.

به همین جهت، «نسبت به معبودهائی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند، کافر می شوند و از آنها تنفر و بیزاری می جویند» ﴿وَكَانُوا بِشْرَ كَائِهِمْ كَافِرِينَ﴾. چرا کافر نشوند؟ با این که می بینند، این معبودها نه تنها گرهی از کارشان نمی گشایند، بلکه به گفته قرآن به تکذیب آنها برمی خیزند و می گویند: پروردگارا! ما کائوا ایانا یعبدون: «اینها ما را پرستش نمی کردند» (بلکه هوای نفس خویش را می پرستیدند).^۱

و از این بالاتر این که: معبودان کمر دشمنی آنها را می بندند، چنان که در آیه ۶ سوره «احقاف» می خوانیم: وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ: «هنگامی که مردم (مشرك) محشور می شوند، معبودان دروغین دشمن آنان می شوند، و عبادت آنها را انکار می کنند».

* * *

سپس به گروه های مختلف مردم در آن روز اشاره کرده، می گوید: «روزی که قیامت بر پا می شود، مردم از هم جدا می گردند» ﴿وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِّدُ يَتَفَرَّقُونَ﴾.

* * *

«گروهی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنها در باغی از بهشت متنعم و شاد و مسرور خواهند بود، آن چنان که آثار شادی در چهره هایشان هویدا می گردد» ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ﴾. «یُحْبَرُونَ» از ماده «حبر» (بر وزن قشر) به معنی اثر جالب و خوب است، و

۱- قصص، آیه ۶۳

به حالت شادی و سروری که آثار آن در چهره ظاهر گردد، نیز گفته می‌شود، و از آنجا که قلب بهشتیان چنان مالمال از شادی و سرور است که آثار آن در تمام وجودشان ظاهر می‌گردد، این تعبیر در مورد آنها به کار رفته است.

«رَوْضَةٌ» به معنی محلی است که آب و درخت فراوان دارد، لذا به باغ‌های خرم و سرسبز «روضه» اطلاق می‌شود، و اگر می‌بینیم در اینجا این کلمه به صورت نکره آمده است، برای تعظیم و بزرگداشت آن است، یعنی در بهترین و برترین باغ‌های زیبا و سرورانگیز بهشت غرق نعمت، خواهند بود.

* * *

«و اما آنها که کافر شدند و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کردند، آنها برای عذاب الهی احضار می‌شوند» ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾.

جالب این که، در مورد بهشتیان، تعبیر «يُخْبَرُونَ» آمده، که نشان رضایت همه جانبه آنها است، ولی درباره دوزخیان به «مُحْضَرُونَ» تعبیر می‌کند، که دلیل بر نهایت کراهت و ناخوشایندی آنها است، زیرا احضار کردن در مواردی اطلاق می‌شود که بر خلاف میل باطنی انسان، صورت می‌گیرد.

نکته دیگر این که: در مورد بهشتیان «ایمان» و «عمل صالح» را هر دو قید می‌کند، در حالی که در مورد دوزخیان، تنها به عدم ایمان (انکار مبدأ و معاد) قناعت نموده است، اشاره به این که: برای ورود در بهشت، تنها ایمان کافی نیست، عمل صالح نیز لازم است، اما برای دخول در دوزخ، عدم ایمان کافی است، هر چند گناهی از او سر نزده باشد، چرا که کفر، خود، بزرگترین گناه است!

* * *

نکته:

چرا یکی از نام‌های قیامت «ساعة» است

توجه به این نکته نیز لازم است که، در بسیاری از آیات قرآن و از جمله در دو آیه از آیات مورد بحث، از قیام قیامت تعبیر به «قیام ساعة» شده است، این به خاطر آن است که، «ساعة» در اصل به معنی جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است، و از آنجا که از یکسو، وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق‌آسا است، و از سوی دیگر، به مقتضای «سریع الحساب» بودن خداوند، حساب‌بندگان را در آن روز به سرعت می‌رسد، این تعبیر در مورد قیامت به کار رفته، تا مردم موقعیت رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند.

«ابن منظور» در «لسان العرب» نقل می‌کند: «ساعة» اسم برای زمانی است که صیحهٔ پایان جهان زده می‌شود، و همگی ناگهان می‌میرند، و نیز نام برای وقتی است که مردم در قیامت برانگیخته می‌شوند، این نام از آن جهت برای پایان جهان و وقوع رستاخیز انتخاب شده، که در صیحهٔ نخستین - که خداوند در آیه: «إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ»^۱ اشاره کرده، به طور ناگهانی همگی می‌میرند - (و در نفخهٔ دوم ناگهان همه به پا می‌خیزند و قیامت بر پا می‌شود).

«زبیدی» در «تاج العروس» از بعضی نقل می‌کند: «ساعة» سه گونه است:

«ساعت کبری» روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب.

و «ساعت وسطی» روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان (به مجازات‌های الهی و عذاب‌های استیصال).

و «ساعت صغری» روز مرگ هر انسان.

۱ - یس، آیه ۲۹.

﴿۱۷﴾ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ

﴿۱۸﴾ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ

﴿۱۹﴾ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ

مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ

ترجمه:

۱۷ - منزه است خداوند به هنگامی که شام می‌کنید و صبح می‌کنید.

۱۸ - و حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان‌ها و زمین، و به هنگام عصر و

هنگامی که ظهر می‌کنید.

۱۹ - او زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده؛ و زمین را پس از مردنش

حیات می‌بخشد؛ و به همین گونه روز قیامت (از گورها) بیرون آورده می‌شوید!

تفسیر:

تسبیح و حمد در همه حال برای خدا است

بعد از بحث‌های فراوانی که در آیات گذشته در مورد «مبدأ» و «معاد» و بخشی از پاداش مؤمنان و کیفر مشرکان آمد، در آیات مورد بحث به تسبیح و حمد پروردگار، و تنزیه و تقدیس او از هرگونه شرک و نقص و عیب پرداخته، می‌فرماید: «تسبیح و تنزیه از آن خدا است، به هنگامی که شام می‌کنید و هنگامی که صبح می‌کنید» ﴿فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ﴾.

* * *

«و حمد و ستایش مخصوص ذات پاک او است، در آسمان‌ها و زمین، و منزه است به هنگام عصر، و هنگامی که وارد ظهر می‌شوید» «وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ».

به این ترتیب، در این دو آیه، چهار وقت برای «تسبیح» پروردگار بیان شده: آغاز شب (حِينَ تُمْسُونَ).

طلوع صبح (وَ حِينَ تُصْبِحُونَ).

عصرگاهان (وَ عَشِيًّا).

و به هنگام زوال ظهر (وَ حِينَ تُظْهِرُونَ).^۱

اما «حمد» از نظر مکان تعمیم یافته، و پهنه آسمان و زمین را شامل شده است.

ذکر این چهار وقت، در آیات فوق ممکن است کنایه از دوام و همیشگی تسبیح باشد، چنان که در فارسی می‌گوئیم: هر صبح و شام از فلان کس مراقبت کن (یعنی همیشه و در هر زمان).

این احتمال نیز از ناحیه بعضی از مفسران اظهار شده است که: اوقات چهارگانه فوق، اشاره به وقت‌های نماز است، ولی این سؤال را پاسخ نگفته‌اند که: چرا به جای پنج وقت، تنها از چهار وقت سخن گفته است (و از وقت عشا سخنی به میان نیامده).

اما ممکن است پاسخ داده شود: چون وقت نماز مغرب و عشاء نسبتاً به هم نزدیک است، و فاصله میان آن دو، در حدود یک الی یک ساعت و نیم می‌باشد هر دو یک جا آمده است، در حالی که فاصله وقت فضیلت ظهر و عصر نسبتاً

۱ - توجه داشته باشید: «عَشِيًّا» و «حِينَ تُظْهِرُونَ» عطف بر «حِينَ تُمْسُونَ» است و به موضوع تسبیح باز می‌گردد.

زیاد و چند ساعت است.

اما اگر تسبیح و حمد را به معنی وسیع کلمه در آیات فوق بگیریم، محدود به نمازهای پنجگانه نخواهد شد، هر چند این نمازها از مصداقهای روشن آن است.

ذکر این نکته نیز لازم است که، جمله‌های «سبحان الله» و «له الحمد» می‌تواند انشاء تسبیح و حمدی از ناحیه خداوند باشد، همان گونه که در آیه ۱۴ سوره «مؤمنون» می‌فرماید: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**: «جاوید و پربرکت است خداوندی که بهترین خالق‌ها است».

و ممکن است این حمد و تسبیح، به معنی امر باشد، یعنی او را تسبیح و حمد گوئید (**سَبِّحُوهُ وَ اِحْمَدُوا لَهُ**) و این تفسیر نزدیک‌تر به نظر می‌رسد که، آیات فوق دستوری باشد به همه بندگان، که برای زدودن آثار شرک و گناه از دل و جان، هر صبح و شام، و هر ظهر و عصر، به وسیله نماز و غیر نماز حمد و تسبیح خدا گویند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین آمده است: «هر کس دو آیه فوق و آیه ما بعد از آن را صبحگاهان بخواند، آنچه را در روز از او فوت می‌گردد جبران خواهد کرد، و هر کس آن را در آغاز شب بخواند آنچه را در شب از او فوت شود، جبران خواهد کرد».^۱

* * *

در آیه بعد، باز به **مسألة معاد** باز می‌گردد، و از طریق دیگری، به استبعاد منکران چنین پاسخ می‌گوید: «خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده خارج می‌کند، و زمین را بعد از مرگ، حیات می‌بخشد، و همین گونه روز قیامت

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۱۷۲.

مبعوث و خارج می شوید» «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ».

یعنی «صحنه معاد» و «صحنه پایان دنیا»، که یکی خروج «حی از میت» است و دیگری «میت از حی»، مرتباً در برابر چشم شما تکرار می شود، بنابراین، چه جای تعجب، که در پایان جهان همه موجودات زنده بمیرند، و در رستاخیز همه انسان‌ها به زندگی جدیدی بازگردند؟!!

اما «خروج حی از میت» در مورد زمین‌های مرده که بارها در قرآن برای مسأله معاد روی آن تکیه شده، برای همه روشن است که در فصل زمستان، زمین به صورت مرده در می آید، نه گیاهی از آن می روید، نه گلی می خندد، و نه شکوفه‌ای می شکفتد، اما در فصل بهار، با تعادل هوا و فرو ریختن قطرات حیات بخش باران، جنبشی در زمین پیدا می شود، همه جا گیاهان می رویند، گلها می خندند و شکوفه‌ها بر شاخه‌ها آشکار می شوند، و این صحنه معاد است که در این جهان می بینیم.

و اما در مورد خارج ساختن مرده از زنده، آن هم چیز پوشیده و پنهانی نیست، دائماً در سطح کره زمین درختانی می میرند، و به چوب خشکیده‌ای تبدیل می شوند، انسان‌ها و حیوانات حیات خود را از دست داده و به جسد بی جانی مبدل می گردند.

و اما در مورد «بیرون آمدن موجود زنده از مرده»، بعضی از مفسران آن را به خروج انسان و حیوان از نطفه، تفسیر کرده‌اند، و بعضی، به تولد مؤمن از کافر و بعضی به بیدار شدن خفتگان.

ولی ظاهر این است که: معنی اصلی آیه هیچ کدام از این معانی نیست، چرا که نطفه خود موجود زنده‌ای است، و مسأله ایمان و کفر نیز جزء بطون آیه است

نه ظاهر آیه، و موضوع خواب و بیداری جنبه مجازی دارد؛ زیرا حیات و مرگ حقیقی نیست.

ظاهر آیه این است که، خداوند همواره موجودات زنده را از موجودات مرده خارج می‌سازد، و موجودات بی جان را مبدل به جاندار می‌کند. گرچه طبق مسلمات علم امروز، در حال حاضر، حداقل در آزمایش‌های بشری و مشاهدات روزمره، موردی دیده نشده است که موجودات زنده از موجودات بی جان تولد یابند، بلکه همواره موجودات زنده از تخم، یا بذر، یا نطفه موجودات زنده دیگری متولد می‌شوند، ولی مسلماً در آغاز که این کره خاکی یک پارچه آتش بود، موجود زنده‌ای وجود نداشت، بعداً در شرایط خاصی که علم، هنوز آن را به درستی کشف نکرده است، موجودات زنده از مواد بی جان با یک جهش بزرگ متولد شدند، اما این موضوع در شرایط فعلی کره زمین، در آنجا که در دسترس علم و دانش بشر است، دیده نمی‌شود (البته شاید در اعماق اقیانوس‌ها در پاره‌ای از شرایط هم اکنون نیز این جهش بزرگ، صورت پذیرد).

اما آنچه برای ما محسوس و کاملاً قابل لمس و درک است این است که: موجودات مرده، دائماً جزء اندام موجودات زنده می‌شوند، و لباس حیات در تن می‌پوشانند، آب و غذایی که ما می‌خوریم موجود زنده‌ای نیست، اما جزء بدن ما که شد تبدیل به یک موجود زنده می‌شود، و سلول‌های تازه‌ای بر سلول‌های بدن ما افزوده می‌گردد، چنان که طفل شیرخوار از همین راه به جوان نیرومند قوی پیکری، تبدیل می‌گردد.

آیا این خارج کردن زندگی از دل مرگ، و «حیّ» از «میت» نیست؟! بنابراین، می‌توان گفت: دائماً در نظام عالم طبیعت، زندگی از دل مرگ و

مرگ از دل زندگی بیرون می آید، به همین دلیل خدائی که آفریننده طبیعت است، قادر به احیای مردگان در جهان دیگر می باشد.

البته - همان گونه که گفتیم - آیه فوق از نظر بعد معنوی نیز، تفسیرهای دیگری دارد، از جمله: تولد مؤمن از کافر، و کافر از مؤمن، عالم از جاهل، و جاهل از عالم، صالح از مفسد، و مفسد از صالح است، همان گونه که در بعضی از روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

این معانی ممکن است از بطون آیه باشد، چرا که می دانیم آیات قرآن ظاهر و باطنی دارد، و نیز ممکن است مرگ و حیات معنی جامع و وسیعی داشته باشد، که هم جنبه مادی و هم جنبه معنوی را شامل شود.

در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر آیه «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» چنین آمده است: لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ وَ لَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رَجُلًا فَيُحْيُونَ الْعَدْلَ فَتُحْيَا الْأَرْضُ لِأَحْيَاءِ الْعَدْلِ وَ لِأَقَامَةِ الْعَدْلِ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا: «منظور این نیست که خداوند زمین را به وسیله باران زنده می کند، بلکه مردانی را برمی انگیزد که اصول عدالت را احیا کنند، و زمین با احیای عدالت زنده می شود، (بدانید) اقامه عدل در زمین از چهل روز باران نافع تر است»!

روشن است، این که: امام علیه السلام می فرماید: منظور نزول باران نیست، نفی انحصار است، یعنی آیه را منحصرأ نباید به باران تفسیر کرد؛ چرا که احیای معنوی زمین به عدالت از نزول باران نیز پراهمیت تر است.

* * *

﴿۲۰﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ
 ﴿۲۱﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ
 بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
 ﴿۲۲﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ

ترجمه:

- ۲۰- از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس به ناگاه انسان‌هایی شدید و در روی زمین گسترش یافتید!
- ۲۱- و از نشانه‌های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر می‌کنند!
- ۲۲- و از آیات او آفرینش آسمان‌ها و زمین، و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست؛ در این نشانه‌هایی است برای عالمان!

تفسیر:

آیات خدا در آفاق و انفس!

این آیات و قسمتی از آیات بعد، نکات جالبی از دلایل توحید و نشانه‌های پروردگار را در نظام عالم هستی بازگو کرده، و بحث‌های گذشته را تکمیل می‌نماید و می‌توان گفت، روی هم رفته بخش مهمی از آیات توحیدی قرآن را

همین آیات، تشکیل می‌دهد.

این آیات، که همه با تعبیر «مِنْ آيَاتِهِ» (یکی از نشانه‌های خدا...) آغاز می‌شود، و آهنگ مخصوص و لحن گیرا و جذاب و تعبیرات مؤثر و عمیقی دارد، مجموعاً از هفت آیه، تشکیل شده که شش آیه آن پشت سر هم، و یک آیه جداگانه است (آیه ۴۶ همین سوره).

این هفت آیه، تقسیم‌بندی جالبی از نظر آیات «آفاقی» و «انفسی» دارد، به طوری که سه آیه درباره «آیات انفسی» (نشانه‌های خدا در وجود خود انسان) و سه آیه درباره «آیات آفاقی» (نشانه‌های عظمت پروردگار در بیرون وجود انسان) و یک آیه از «آیات انفسی» و هم از «آیات آفاقی» سخن می‌گوید.

قابل توجه این که، آیاتی که با این جمله شروع می‌شود، در قرآن یازده آیه بیش نیست، که هفت آیه آن در همین سوره «روم» است، و دو آیه در سوره «فصلت» (آیه ۳۷ و ۳۹) و دو آیه در سوره «شوری» است (آیه ۲۹ و ۳۲) و مجموع این یازده آیه حقیقاً یک دوره کامل توحید است.

ذکر این نکته را قبل از ورود در تفسیر آیات نیز لازم می‌دانیم که، آنچه را قرآن در این آیات به آن اشاره می‌کند، گرچه مسائلی است که در بدو نظر برای عموم مردم قابل درک و تشخیص است، ولی با پیشرفت علم و دانش بشری همواره نکته‌های تازه‌ای در زمینه آن برای دانشمندان آشکار می‌شود، که به قسمتی از آن در لابلائی تفسیر این آیات، اشاره خواهیم کرد.

قرآن در اینجا نخست، به سراغ آفرینش انسان، که اولین و مهمترین موهبت الهی بر او است، می‌رود و می‌گوید: «یکی از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس ناگهان شما انسان‌هایی شدید که در روی زمین منتشر گشتید» «وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ».

در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده: یکی، آفرینش انسان از خاک، که ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان، یعنی «آدم» بوده باشد، یا آفرینش همه انسان‌ها از خاک؛ چرا که مواد غذایی تشکیل دهنده وجود انسان، همه مستقیماً یا به طور غیر مستقیم از خاک گرفته می‌شود.

دیگر تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان «آدم» در سراسر روی زمین است، که اگر ویژگی گسترش در «آدم» آفریده نشده بود، به زودی از میان می‌رفت و نسل او برچیده می‌شد. راستی خاک کجا؟ و انسانی با این ظرافت کجا؟

اگر پرده‌های ظریف چشم، که از برگ گل هم لطیف‌تر و حساس‌تر و ظریف‌تر است، همچنین سلول‌های فوق‌العاده حساس و ظریف مغز را در کنار خاک بگذاریم، و با هم مقایسه کنیم، آن‌گاه می‌فهمیم که آفریدگار جهان چه قدرت عجیبی به کار گرفته، که از آن ماده تیره کم ارزش، چنین دستگاه‌های ظریف و دقیق و پرارزشی را به وجود آورده است؟.

خاک در ظاهر نه نور دارد، نه حرارت، نه زیبایی و نه طراوت، و نه حس و نه حرکت، ولی در عین حال خمیر مایه انسانی شده است، دارای همه این صفات، آن کس که از چنین موجود مرده‌ای، که کم‌ارزش‌ترین موجودات محسوب می‌شود، چنان موجود زنده شگرفی بیافریند، شایسته هرگونه ستایش بر این قدرت و علم و دانش بی‌حساب است: «تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

این تعبیر، ضمناً بیانگر این واقعیت است که در میان انسان‌ها تفاوتی نیست، و ریشه همه به یک جا بازمی‌گردد، همگی پیوند ناگسستنی با خاک دارند، و طبعاً سرانجام نیز همه به همان خاک بازمی‌گردند.

قابل توجه این که: کلمه «اذا» در لغت عرب، معمولاً در مورد امور ناگهانی به کار می‌رود، ذکر این تعبیر در اینجا ممکن است اشاره به آن باشد که: خداوند

آن چنان قدرت تکثیر مثل به «آدم» داد که در مدتی کوتاه، ناگهان نسل او در سراسر زمین منتشر شد، و جامعه متشکل انسانی را به وجود آورد.

* * *

دومین آیه مورد بحث نیز، بخش دیگری از «آیات انفسی» را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می فرماید: «دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید» ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾. و از آنجا که ادامه این پیوند، در میان همسران خصوصاً، و در میان همه انسان ها عموماً، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد، به دنبال آن اضافه می کند: «و در میان شما مودت و رحمت آفرید» ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾.

و در پایان آیه، برای تأکید بیشتر می فرماید: «در این امور، نشانه هائی است برای افرادی که تفکر می کنند» ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾. جالب این که، قرآن در این آیه، هدف ازدواج را سکون و آرامش، قرار داده است، و با تعبیر پر معنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان کرده، و نظیر این تعبیر در آیه ۱۸۹ سوره «اعراف» نیز آمده است.

به راستی، وجود همسران با این ویژگی ها، برای انسان ها که مایه آرامش زندگی آنها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود. این آرامش، از اینجا ناشی می شود که، این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

و از اینجا می توان نتیجه گرفت: آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).

به هر حال، این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است، و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی.

بیماری هائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید، قابل انکار نیست.

همچنین، عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی، که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است.

از نظر اجتماعی، افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سر می زند.

هنگامی که انسان، از مرحله تجرد، گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد، شخصیت تازه ای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند، و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج.

و اما مسأله «مودت» و «رحمت» در حقیقت «ملاط» و «چسب» مصالح ساختمانی جامعه انسانی است، چرا که جامعه، از فرد، فرد انسان ها تشکیل شده، همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگ ها تشکیل می گردد. اگر این افراد پراکنده، و آن اجزاء مختلف، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند «جامعه» یا «ساختمانی» به وجود نخواهد آمد.

آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است.

فرق میان «مودّت» و «رحمت» ممکن است از جهات مختلفی باشد:

۱- «مودّت» انگیزه ارتباط در آغاز کار است، اما در پایان که یکی از دو همسر، ممکن است ضعیف و ناتوان گردد، و قادر بر خدمتی نباشد، «رحمت» جای آن را می‌گیرد.

۲- «مودّت» در مورد بزرگترها است که می‌توانند نسبت به هم خدمت کنند، اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه «رحمت» پرورش می‌یابند.

۳- «مودّت» غالباً جنبه متقابل دارد، اما «رحمت» یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا برای بقاء یک جامعه، گاه، خدمات متقابل لازم دارد که سرچشمه آن «مودّت» است و گاه، خدمات بلاعوض، که نیاز به ایثار و «رحمت» دارد.

البته، آیه مودّت و رحمت را میان دو همسر بیان می‌کند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر «بینکم» اشاره به همه انسان‌ها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می‌شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی، بدون این دو اصل یعنی «مودّت» و «رحمت»، امکان‌پذیر نیست، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است.

* * *

آخرین آیه مورد بحث، معجونی از «آیات آفاقی و انفسی» است: نخست به مسأله خلقت آسمان‌ها و زمین اشاره کرده، می‌گوید: «از نشانه‌های بزرگ خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین است» ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

آسمان‌ها با آن همه کرات، با آن همه منظومه‌ها و کهکشان‌ها، آسمان‌هائی که اندیشه بلندپرواز انسان از درک عظمت آن عاجز، و فکر از مطالعه آن خسته می‌شود، و هر قدر علم و دانش انسان پیش می‌رود، نکته‌های تازه‌ای از عظمتش

آشکار می‌گردد.

یک روز بود که، انسان کواکب آسمان را همین تعدادی می‌دانست که با چشم دیده می‌شود (دانشمندان آنچه را با چشم غیر مسلح دیده می‌شود، حدود پنج الی شش هزار احصاء کرده‌اند).

اما هر قدر تلسکوپ‌های قوی‌تر و عظیم‌تری ساخته شد، عظمت و کثرت ستارگان آسمان فزون‌تر گردید، تا آنجا که امروز معتقدند تنها کهکشان ما که یکی از انبوه کهکشان‌های آسمان است، بیش از یک صد میلیون ستاره دارد که خورشید ما با عظمت خیره‌کننده‌اش، یکی از ستارگان متوسط آن محسوب می‌شود! و تنها خدا می‌داند که در همه کهکشان‌ها که تعداد آنها بر هیچ کس روشن نیست چقدر ستاره وجود دارد.

همچنین هر قدر علوم طبیعی، زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی، علم تشریح و فیزیولوژی، روان‌شناسی و روانکاوی پیشرفت می‌کند، عجائب تازه‌ای دربارهٔ آفرینش زمین، کشف می‌شود که هر یک آیتی از آیات عظمت خدا است.

سپس، به یکی از آیات بزرگ انفسی، سخن را منتقل ساخته، می‌گوید: «اِخْتِلَافُ زَبَانِهَا وَ رَنَاقِهَا شِمَا نِيزَ مِنْ اَيَاتِ عِظَمِ اُو اِسْتِ»! ﴿وَ اِخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوَانِكُمْ﴾.

بی شک، زندگی اجتماعی بشر، بدون «شناخت افراد و اشخاص» ممکن نیست، که اگر یک روز، همه انسان‌ها یک شکل و یک قیافه و دارای یک قد و قواره باشند، در همان یک روز، شیرازهٔ زندگی آنها به هم می‌ریزد، نه پدر و فرزند و همسر از بیگانه شناخته می‌شوند، و نه مجرم از بی‌گناه، بددهکار از طلبکار، فرمانده از فرمانبر، رئیس از مرئوس، میزبان از مهمان و دوست از

دشمن شناخته نمی‌شود و چه جنجال عجیبی بر پا خواهد شد!
 اتفاقاً گاهی، این مسأله در مورد برادران دوقلو، که از هر نظر شباهت با هم دارند، پیش می‌آید، و چه مشکلاتی در برخورد مردم و مناسبات با آنها، روی می‌دهد، تا آنجا که شنیده‌ایم گاهی یکی از برادران دوقلوی هم رنگ و هم شکل، بیمار بوده، و مادر دارو را به دیگری داده است!
 لذا برای سازمان یافتن اجتماع بشر، خداوند صداها و رنگ‌ها را مختلف قرار داده است.

به گفته «فخر رازی» در ذیل آیه مورد بحث، شناسائی انسان نسبت به انسان، یا باید از طریق «چشم» حاصل شود یا به وسیله «گوش»، خداوند برای تشخیص چشم، رنگ‌ها و صورت‌ها و شکل‌ها را مختلف آفریده، و برای تشخیص گوش، اختلاف آوازها و آهنگ‌های صدا را ایجاد کرده است، به طوری که در تمام جهان نمی‌توان دو انسان را پیدا کرد که از نظر چهره و آهنگ صدا، از تمام جهات یکسان باشند، یعنی صورت انسان، که عضو کوچکی است و آهنگ صدای انسان که موضوع ساده‌ای است، به قدرت پروردگار به میلیاردها شکل مختلف در می‌آید و این از آیات عظمت او است.

البته، این احتمال نیز وجود دارد - و بعضی از مفسران بزرگ به آن اشاره کرده‌اند - که اختلاف السنه، به معنی اختلاف زبان‌ها از قبیل عربی و فارسی و مانند آن باشد، و اختلاف رنگ‌ها اشاره به اختلاف نژادها که هر نژادی رنگی دارد.

ولی، می‌توان معنی وسیعی از کلمه «اختلاف» استفاده کرد، که شامل این تفسیر و تفسیر ما قبل آن هر دو شود، و به هر معنی، این تنوع خلقت شاهد عظمت و قدرت او است.

«فرید وجدی» در «دائرة المعارف» خود از قول «نیوتن» دانشمند معروف غربی، چنین نقل می‌کند: «درباره آفریدگار جهان و خداوند، هرگز شک نکنید؛ زیرا معقول نیست، علت و معلول فاقد شعور، به تنهایی رهبر وجود باشد، چون ضرورت کور و یکسان در هر مکان و هر زمان متصور نیست، که این همه کائنات متنوع و موجودات رنگارنگ از او صادر گردد، و ممکن نیست وجود با نظام و ترتیب اجزائش و تناسب‌های لازم و هماهنگ، با تغییرات زمان و مکان ظاهر گردد، بلکه، همه این امور، حتماً باید از مبدأیی سرچشمه گرفته باشد، که دارای علم و حکمت و اراده است»^۱.

قرآن، در پایان آیه فوق می‌گوید: «در این امور نشانه‌هایی است برای عالمان و اندیشمندان» ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾.
چراکه آنها بیش از هر کس، از این اسرار آگاه می‌شوند.

* * *

۱- «دائرة المعارف» فرید وجدی، جلد اول، صفحه ۳۹۶ (ماده اله).

﴿۲۳﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ

﴿۲۴﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْضِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

﴿۲۵﴾ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ

ترجمه:

۲۳- و از نشانه‌های او خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوشش‌تان برای بهره‌گیری از فضل پروردگار (و تأمین معاش)؛ در این امور نشانه‌هایی است برای آنان که گوش شنوا دارند!

۲۴- و از آیات او این است که برق (و رعد) را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس و هم امید است (ترس از صاعقه، و امید به نزول باران)، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش به وسیله آن زنده می‌کند؛ در این نشانه‌هایی است برای جمعیتی که می‌اندیشند!

۲۵- از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست؛ سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا خواند، ناگهان همه خارج می‌شوید (و در صحنه محشر حضور می‌یابید)!

تفسیر:

باز هم نشانه‌های عظمت او در برون و درون

به دنبال بحث‌های گذشته پیرامون آیات پروردگار در آفاق و انفس، آیات مورد بحث، به گفتگو پیرامون بخش دیگری از این آیات بزرگ، می‌پردازد.

نخست پدیده «خواب» را به عنوان یک پدیده مهم آفرینش، و نموداری از نظام حکیمانه آفریننده آن، مورد توجه قرار داده، می‌گوید:

«از آیات او خواب شما در شب و روز است، و نیز تلاش و کوشش شما برای بهره‌گیری از فضل پروردگار و تأمین نیازمندی‌های زندگی» ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

و در پایان، می‌افزاید: «در این امور آیات و نشانه‌هایی است برای آنها که گوش شنوا دارند» ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾.

این حقیقت، بر هیچ کس پوشیده نیست که، همه «موجودات زنده» برای تجدید نیرو، و به دست آوردن آمادگی لازم برای ادامه کار و فعالیت، نیاز به استراحت دارند، استراحتی که به طور الزامی به سراغ آنها بیاید، و حتی افراد پر تلاش و یا حریص را ناگزیر به انجام آن سازد.

چه عاملی برای وصول به این هدف، بهتر از خواب، تصور می‌شود؟ که، الزاماً به سراغ انسان می‌آید و او را وادار می‌کند: تمام فعالیت‌های جسمانی و بخش مهمی از فعالیت‌های فکری و مغزی خویش را تعطیل کند، تنها دستگاه‌هایی از جسم، همانند قلب و ریه و بخشی از فعالیت‌های مغزی که برای ادامه حیات لازم است به کار خود ادامه می‌دهند، آن هم بسیار آرام و آهسته.

این موهبت بزرگ الهی، سبب می‌شود که جسم و روح انسان، به اصطلاح سرویس شود، و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است،

آرامش و رفع خستگی حاصل گردد، و انسان، حیات و نشاط و نیروی تازه‌ای پیدا کند.

مسئلاً اگر خواب نبود، روح و جسم انسان، بسیار زود پژمرده و فرسوده می‌شد، و بسیار زود پیری و شکستگی به سراغ او می‌آمد، به همین دلیل خواب متناسب و آرام، راز سلامت، و طول عمر، و دوام نشاط جوانی است.

قابل توجه این که:

اولاً خواب را قبل از «ابتغاء فضل الله» که در آیات قرآن به معنی تلاش برای روزی است، قرار داده، اشاره به این که: پایه‌ای برای آن محسوب می‌شود، چرا که بدون خواب کافی «ابتغاء فضل الله» مشکل است.

ثانیاً درست است که خواب، معمولاً در شب است، و تلاش معاش در روز، اما چنان نیست که انسان نتواند این برنامه را به هنگام لزوم تغییر دهد، بلکه خداوند انسان را چنان آفریده که می‌تواند برنامه خواب خود را تغییر داده، و بر ضرورت‌ها و نیازها منطبق سازد، تعبیر به «مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» (خواب شما در شب و روز) گویا اشاره به همین نکته است.

بدون شک، برنامه اصلی خواب، مربوط به شب است، و شب به خاطر آرامشی که از تاریکی پدید می‌آید، اولویت خاصی در این مورد دارد، اما گاه شرائطی در زندگی انسان پیدا می‌شود - مثلاً - مجبور می‌شود شبانه سفر کند، و روز استراحت نماید، اگر برنامه تنظیم خواب در اختیار انسان نبود، چه مشکلاتی که پیش نمی‌آمد؟

اهمیت این مطلب - مخصوصاً در عصر ما - که بسیاری از مؤسسات صنعتی و پزشکی و درمانی مجبورند به طور مداوم، در تمام شبانه روز کار کنند، و تعطیل برنامه‌های آنها ممکن نیست، - و لذا کارگران در سه نوبت به کار می‌پردازند - از

هر زمان دیگری روشن تر است.

نیاز جسم و روح انسان، به خواب، به اندازه‌ای زیاد است که توانائی و تحمل انسان در برابر بی‌خوابی، بسیار کم است، و از چند شبانه روز تجاوز نمی‌کند، به همین جهت، جلوگیری از خواب، همیشه به عنوان یکی از دردناکترین شکنجه‌ها نزد جباران و طاغوتیان، شناخته شده است.

و نیز به همین دلیل، یکی از طرق درمان مؤثر بسیاری از بیماری‌ها این است که بیمار را در خواب عمیق فرو می‌برند، و از این راه توان و نیروی بیمار را افزایش می‌دهند.

البته هیچ کس، نمی‌تواند مقدار معینی را به عنوان «مقدار خواب لازم» برای عموم انسان‌ها تعیین کند، چه این که: این امر بستگی به سن و سال و وضع و موقعیت اشخاص و چگونگی ساختمان روحی و جسمی آنها دارد، آنچه مهم است این که، «خواب کافی» مقداری است که انسان بعد از آن احساس کند، از این نظر اشباع شده است، درست همان گونه که در مورد آب و مقدار غذا احساس سیری می‌کند.

این نیز، قابل توجه است که: علاوه بر «طول» زمان خواب، «عمق» آن نیز اهمیت ویژه‌ای دارد، ای بسا یک ساعت خواب عمیق کار چند ساعت خواب سطحی را در بازسازی روح و جسم انسان انجام می‌دهد.

البته در آنجا که خواب عمیق، ممکن نباشد «نعاس» (خواب خفیف) هم یکی از نعمت‌های الهی است، چنان که در آیه ۱۱ سوره «انفال» در مورد «مجاهدان بدر» از آن یاد شده، چرا که در میدان جنگ خواب عمیق، نه امکان پذیر است و نه مفید و سودمند.

به هر حال، نعمت خواب، و آرامش و آسایش ناشی از آن، و نیز قدرت و

نشاطی که بعد از خواب پیدا می شود از نعمت هائی است که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

* * *

آیه بعد، که پنجمین قسمت از آیات عظمت خدا را بیان می کند، باز به سراغ آیات آفاقی می رود، و مسأله باران و رعد و برق و حیات زمین را پس از مرگ، مورد توجه قرار داده، می گوید: «از نشانه های خدا این است که برق را که هم مایه ترس است، هم مایه امید، به شما نشان می دهد» ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾.

«ترس» از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت «صاعقه» در می آید، و هر چیز در حوزه آن قرار گیرد را آتش می زند و خاکستر می کند، و «امید» از نظر نزول باران، که غالباً بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می ریزد. بنابراین، برق آسمان پیشاهنگی است برای نزول باران (علاوه بر فوائد گوناگون مهمی که در آن نهفته شده، و دانش امروز از آن پرده برداشته و ما در آغاز سوره «رعد» به آن اشاره کردیم).^۱

سپس می افزاید: «و از آسمان آبی نازل می کند، که زمین را بعد از مرگش حیات می بخشد» ﴿وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾. زمین خشک و سوزانی که بوی مرگ از تمام آن به مشام می رسد، بعد از نزول چند باران حیات بخش، آن چنان جان می گیرد، و زنده می شود و آثار حیات به صورت گل ها و گیاهان در آن نمایان می گردد، که گاه باورکردنی نیست که این همان زمین مرده سابق است. در پایان آیه، به عنوان تأکید می افزاید: «در این امور آیات و نشانه هائی است،

۱- به جلد ۱۰ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۹ به بعد مراجعه فرمائید.

برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می‌کنند» «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». آنها هستند که می‌فهمند، در این برنامه حساب شده، دست قدرتی در کار است که آن را رهبری و هدایت می‌کند، و هرگز نمی‌تواند معلول تصادف‌ها و ضرورت‌های کور و کر باشد.

* * *

در آخرین آیه، بحث از آیات آفاقی را در زمینه تدبیر نظام آسمان و زمین و ثبات و بقای آنها ادامه داده، می‌فرماید: «یکی دیگر از آیات عظمت حق این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا است» «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تُقُومَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ».

یعنی، نه تنها آفرینش آسمان‌ها، که در آیات قبل به آن اشاره شد، آیتی است، که برپائی و ادامه نظام آنها نیز آیتی دیگر می‌باشد، چه این که: این اجرام عظیم در گردش منظم خود، احتیاج به امور زیادی دارند، که مهمترین آنها محاسبه پیچیده تعادل نیروی جاذبه و دافعه است.

پروردگار بزرگ، آن چنان این تعادل را سامان بخشیده، که میلیون‌ها سال، بدون کمترین انحراف در مسیر خود گردش می‌کنند.

و به تعبیر دیگر، آیه گذشته اشاره به «توحید خلفت» بود، و این آیه، اشاره

به «توحید ربوبیت و تدبیر» است.

تعبیر به «قیام» و برپائی آسمان و زمین، تعبیر لطفی است که از حالات انسان گرفته شده، چرا که بهترین حالات انسان برای ادامه فعالیت‌ها حالت قیام است که قادر بر انجام همه حوائج خود می‌باشد، و تسلط کامل بر اطراف خویش دارد.

تعبیر به «امر» در اینجا اشاره به نهایت قدرت پروردگار است، که برای ادامه

حیات و نظم این جهان پهناور تنها یک فرمان او کافی است. و در پایان این آیه، با استفاده از زمینه بودن «توحید» برای «معاد» بحث را به این مسأله منتقل ساخته می‌فرماید: «سپس هنگامی که شما را از زمین فرا می‌خواند، ناگهان همه خارج می‌شوید» ﴿ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ﴾.

کراراً در آیات قرآن دیده‌ایم که، خداوند مسأله «معاد» را با تکیه بر نشانه‌های قدرت او در آسمان و زمین اثبات می‌کند، و آیه مورد بحث نیز یکی از آنها است.

تعبیر به «دَعَاكُمْ» (شما را فرا می‌خواند) اشاره به این است: همان طور که برای تدبیر و نظم جهان یک فرمان او کافی است، برای بعث و نشور و رستاخیز نیز یک دعوت او کفایت می‌کند، مخصوصاً با توجه به جمله «إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» که «اذا» در آن به اصطلاح برای «مفاجأة» است، روشن می‌سازد که با یک دعوت او همه ناگهان بیرون می‌ریزند.

ضمناً تعبیر «دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ» نشانه روشنی بر معاد جسمانی است، که انسان در رستاخیز از این زمین فرا خوانده می‌شود (دفعت کنید).

* * *

نکته‌ها:

۱ - یک دوره کامل درس خداشناسی

در آیات ششگانه گذشته، بحث‌های گوناگونی پیرامون خداشناسی مطرح شده که مجموعاً یک دوره جالب را تشکیل می‌دهد، از آفرینش آسمان گرفته تا آفرینش بشر از خاک، و از پیوند محبت خانوادگی گرفته، تا خواب آرام‌بخش در شب و روز، از تدبیر نظام و جهان بالا گرفته تا برق آسمان و نزول باران و

اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها، یعنی مجموعه مناسبی از آیات آفاقی و انفسی. جالب این که، در هر یک از این شش آیه، دو بخش از دلایل توحید ذکر شده تا یکی زمینه‌سازی کند، و دیگری تحکیم و تأکید، درست همانند آوردن دو شاهد عادل برای اثبات یک مدعا، که مجموعاً دوازده شاهد صادق را برای قدرت بی‌پایان حق تشکیل می‌دهد!

* * *

۲- چه کسانی از این آیات الهام می‌گیرند؟

در ذیل چهار آیه از این شش آیه، تأکید شده است که، در این امور نشانه‌های روشنی است برای «متفکران»، «عالمان»، «شنوایان» و «عاقلان» ولی در آیه اول و آخر، این موضوع دیده نمی‌شود.

«فخر رازی» در این زمینه، چنین توضیح می‌دهد: عدم ذکر آن در نخستین آیه، ممکن است به خاطر آن باشد که، آیه اول و دوم که پشت سر هم قرار گرفته، هر دو از آیات انفسی سخن می‌گویند و یکسان است. و در آخرین آیه، مطلب به قدری وضوح پیدا کرده که دیگر نیاز به توضیح بیشتر و تأکید بر تعقل و تفکر نیست.^۱

جالب این که، نخست سخن از «تفکر» به میان می‌آورد، سپس از «علم»؛ چرا که تفکر پایه و زمینه‌ساز علم است، بعد از آن سخن از «گوش شنوا» است؛ چرا که در پرتو علم و آگاهی، انسان آماده شنیدن و پذیرش حق می‌شود، همان طور که قرآن می‌گوید: **فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ: «به بندگانم بشارت ده * آنانی که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی**

۱- تفسیر «کبیر فخر رازی»، جلد ۲۵، ذیل آیات مورد بحث.

می‌کنند»^۱.

و در آخرین مرحله، سخن از «عقل» است چون آنها که گوش شنوا دارند، سرانجام به مرحله عقل کامل، خواهند رسید.

این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل نخستین آیه، سخن از آغاز آفرینش انسان و انتشار نسل او در زمین است (ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ نَّتَشِرُونَ).

و در آخرین آیه نیز، سخن از خروج و نشور انسان‌ها در قیامت است (إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ).

اولی آغاز است و آخری انجام.



۳- شگفتی‌های عالم خواب

با تمام بحث‌هایی که دانشمندان پیرامون «خواب» و ویژگی‌های آن کرده‌اند، باز هم به نظر می‌رسد: هنوز، همه زوایای این عالم اسرارآمیز روشن نشده و حقائق پیچیده آن فاش نگردیده است.

هنوز، در میان دانشمندان بحث است که، چه فعل و انفعالی در بدن انسان صورت می‌گیرد که در یک لحظه ناگهانی، بخشی از فعالیت‌های مغز و بدن او تعطیل می‌گردد، و تحولی در سرناسر روح و جسمش، ظاهر می‌شود؟

بعضی عامل اصلی خواب را یک «عامل فیزیکی» می‌دانند، و معتقدند: انتقال خون از مغز، به قسمت‌های دیگر بدن، این پدیده را به وجود می‌آورد، و برای اثبات عقیده خود از تختخواب مخصوصی به نام «تختخواب ترازولی» استفاده کرده‌اند، که انتقال خون را از مغز به سایر اعضا مشخص می‌کند.

جمعی دیگر، عامل خواب را «عامل شیمیایی» می‌دانند، و معتقدند به

۱- زمر، آیات ۱۷ و ۱۸.

هنگام تلاش و کوشش، سمومی در بدن پیدا می‌شود، که بخشی از مغز را از کار می‌اندازد، در نتیجه انسان به خواب می‌رود، هنگامی که این سموم جذب بدن و خنثی شد، انسان بیدار می‌شود.

جمع دیگری برای خواب، یک «عامل عصبی» قائلند و می‌گویند: سیستم فعال عصبی ویژه‌ای در مغز موجود است، که حکم گاز اتومبیل را دارد و بر اثر خستگی خاموش می‌شود، و موقتاً از کار می‌ایستد.

اما پیرامون تمام این نظریه‌ها سوالات و نقاط مبهم و تاریکی وجود دارد، که هنوز پاسخ آن به روشنی داده نشده است، و خواب همچنان چهره‌اسرارآمیز خود را حفظ کرده است.

از شگفتی‌های عالم خواب، که دانشمندان اخیراً از روی آن پرده برداشته‌اند این است که: به هنگام خواب و از کار افتادن موقت بخش عظیمی از مغز، بعضی از سلول‌ها که آن را «سلول نگهبان» باید نامید، همچنان بیدار می‌مانند، و توصیه‌هایی را که انسان قبل از خواب در مورد لحظه بیداری به آنها می‌کند، هرگز فراموش نمی‌کنند، تا به هنگام لزوم تمام مغز را بیدار کرده به حرکت در آورند.

مثلاً مادر خسته و کوفته‌ای که شب می‌خوابد، و فرزند شیرخوارش در گاهواره نزدیک او است، ناخودآگاه به سلول نگهبان که رابط میان روح و جسم است این مطلب را توصیه می‌کند، که هر زمان کودک من کمترین صدائی کرد، مرا بیدار کن، اما سر و صداهای دیگر، مهم نیست! لذا ممکن است غرش رعد این مادر را از خواب بیدار نکند، اما کمترین صدای کودکش سبب بیداری او است، این وظیفه مهم را همان سلول نگهبان بر عهده گرفته!

خود ما نیز این مطلب را بسیار آزموده‌ایم که، هر وقت تصمیم داشته باشیم صبح زود، یا حتی وسط شب دنبال سفر یا برنامه مهمی برویم، و این را به

خودمان بسیاریم، غالباً به موقع بیدار می شویم، در حالی که در غیر این موقع ساعت‌ها ممکن است در خواب فرو رویم.

خلاصه، از آنجا که خواب از پدیده‌های روحی است، و روح جهانی است پر از اسرار، عجیب نیست که زوایای این مسأله هنوز روشن نشده باشد، ولی هر چه بیشتر در آن به غور و بررسی، می پردازیم، به عظمت آفریدگار این پدیده آشنا تر می شویم.

اینها همه، در مورد خواب بود، و اما درباره رؤیا و خواب دیدن، بحث‌های فراوانی است که در تفسیر سوره «یوسف» آورده ایم.^۱

۴ - پیوند محبت دو همسر

با این که، ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط «نسبی» است، و از ریشه‌های عمیق خویشاوندی مایه می‌گیرد، و پیوند دو همسر، یک پیوند «قراردادی و قانونی» است، اما بسیار می‌شود که محبت و علاقه ناشی از آن، حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر، پیشی می‌گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که در آیات فوق با جمله «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً» به آن اشاره شده است.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: بعد از جنگ احد: به «دختر جحش» فرمود: دانی تو «حمزه» شهید شد، او گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» من اجر این مصیبت را از خدا می‌خواهم.

باز به او فرمود: برادرت نیز شهید شد، دیگر بار «إِنَّا لِلَّهِ» گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست.

﴿۲۶﴾ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ
 ﴿۲۷﴾ وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ
 الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ﴿۲۸﴾ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ
 شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ
 أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
 ﴿۲۹﴾ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ
 مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

ترجمه:

۲۶ - و از آن اوست تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین‌اند و همگی در برابر او خاضع و مطیع‌اند!

۲۷ - او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند، و این کار برای او آسان‌تر می‌باشد؛ و برای اوست توصیف برتر در آسمان‌ها و زمین؛ و اوست توانمند و حکیم!

۲۸ - خداوند مثالی از خودتان، برای شما زده است: آیا (اگر مملوک و برده‌ای داشته باشید)، این برده‌های شما هرگز در روزی‌هایی که به شما داده‌ایم شریک شما می‌باشند، آن چنان که هر دو مساوی بوده و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنان بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد (شرکای آزاد) خود بیم دارید؟! این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم.

۲۹- ولی ظالمان بدون علم و آگاهی، از هوا و هوس‌های خود پیروی کردند پس چه کسی می‌تواند آنان را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟! و برای آنها هیچ یآوری نخواهد بود!

تفسیر:

توحید مالکیت خداوند

در آیات گذشته، بحث‌هایی پیرامون «توحید خالقیت» و «توحید ربوبیت» آمد، نخستین آیه مورد بحث، از یکی دیگر از شاخه‌های توحید که «توحید مالکیت» است سخن می‌گوید.

می‌فرماید: «تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند از آن او می‌باشند» ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

و چون همه از آن اویند، «در برابر او خاضع و مطیع‌اند» ﴿كُلُّ لَهُ قَانِتُونَ﴾. روشن است: منظور از مالکیت و همچنین مطیع بودن، مالکیت و مطیع بودن تکوینی است، یعنی از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست او است، و همه خواه ناخواه، تسلیم قوانین او در جهان تکوینند. حتی گردنکشان یاغی، و گنهکاران قانون‌شکن نیز، مجبورند سر بر فرمان قوانین تکوینی خدا بگذارند.

دلیل این «مالکیت» همان خالقیت و ربوبیت او است، کسی که در آغاز موجودات را آفریده و تدبیر آنها را بر عهده دارد، مسلماً مالک اصلی نیز باید او باشد، نه غیر او.

و از آنجا که همه موجودات جهان هستی، در این امر یکسانند، روشن می‌شود: هیچ شریکی برای او در مالکیت وجود ندارد، حتی معبودهای پنداری

مشرکان نیز، مملوک مالک‌الملوکند و سر بر فرمان او دارند. ضمناً باید توجه داشت: «قانت» از ماده «قنوت»، در اصل به معنی ملازمت اطاعت، توأم با خضوع است (چنان که راغب در مفردات گفته است). در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: **كُلُّ قُنُوتٍ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ طَاعَةٌ**: «هر قنوتی در قرآن به معنی اطاعت است».

منتهی گاه، اطاعت تکوینی، و گاه، تشریحی است. و این که: بعضی از مفسران «قانتون» را در اینجا به معنی «قائِمُونَ بِالشَّهَادَةِ عَلٰی وَحْدَانِيَّتِهِ» گرفته‌اند،^۱ در حقیقت، بیان یکی از مصداق‌های اطاعت است، چرا که شهادت به وحدانیت خدا، نوعی اطاعت او است.



و از آنجا که در سلسله‌آیاتی که گذشت، و نیز بعداً خواهد آمد، مسائل مربوط به مبدأ و معاد، همچون نار و بود یک پارچه، درهم انسجام یافته، در آیه بعد، باز به مسأله معاد بر می‌گردد، و می‌گوید: «او کسی است که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را باز می‌گرداند، و این برای او آسان‌تر است!» **«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»**.^۲

قرآن، در این آیه با کوتاه‌ترین استدلال، مسأله «امکان معاد» را اثبات کرده است، می‌گوید: شما معتقدید آغاز آفرینش از او است، بازگشت مجدد که از آن

۱ - «آلوسی» در «روح المعانی» ذیل آیه مورد بحث این سخن را از یکی از مفسران پیشین نقل کرده است.

۲ - «فخر رازی»، در جلد ۲۵، صفحه ۱۱۷ از صاحب تفسیر «کشاف» چنین نقل می‌کند: خداوند در مورد تولد حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام بدون پدر فرموده: **«هُوَ عَلِيُّ هِنِّينَ»** و چون «علی» مقدم شده است دلیل بر حصر است، یعنی این کار، تنها برای من آسان است نه بر غیر من، اما در آیه مورد بحث فرموده: **«هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ»** و حصری از آن استفاده نمی‌شود، اشاره به این که، هر کسی بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده آن نیز دارد (دقت کنید).

آسان تر است چرا از او نباشد؟

دلیل آسان تر بودن «اعاده» از «آغاز» این است که، در آغاز اصلاً چیزی نبود و خدا آن را ابداع کرد، ولی در اعاده، لااقل مواد اصلی موجود است، قسمتی در لابلاي خاک های زمین، و بخشی در فضا پراکنده می باشد، تنها مسأله همان نظام دادن و صورت بندی آن است.

ولی توجه به یک نکته، در اینجا ضروری است که، تعبیر به آسان بودن و سخت بودن، از دریچه فکر ما است، و الاً برای وجودی که بی نهایت است «سخت» و «آسان» هیچ تفاوتی ندارد، اصولاً سخت و آسان در جایی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید، و از عهده کار دیگری به زحمت، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است، سخت و آسان بی معنی می شود.

به تعبیر دیگر، برداشتن عظیم ترین کوه های روی زمین برای خداوند به همان اندازه آسان است که برداشتن یک پر کاه!

و شاید به همین دلیل، بلافاصله در ذیل آیه می فرماید: «و برای خدا است توصیف برتر در آسمان و زمین» ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. چرا که هر وصف کمالی در آسمان و زمین، درباره هر موجودی تصور کنید از علم و قدرت و مالکیت و عظمت وجود و کرم، مصداق اتم و اکمل آن نزد خدا است، چرا که همه محدودش را دارند، و او نامحدودش را، اوصاف همه عارضی است، و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است.

حتی الفاظ ما، که غالباً برای بیان مقاصد روزمره ما است بیانگر اوصاف او نمی تواند باشد، همان گونه که در تعبیر «أهون» (آسان تر) نمونه آن را دیدیم. جمله فوق همانند چیزی است که در سوره «اعراف» آیه ۱۸۰ آمده: **وَلِلَّهِ**

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا: «برای خدا بهترین نام‌ها است او را با آنها بخوانید» و در سوره «شوری»، آیه ۱۱ آمده است: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ: «هیچ چیز در عالم همانند خدا نیست».

سرانجام، در پایان آیه، به عنوان تأکید یا به عنوان یک دلیل، می‌گوید: «و او است عزیز و حکیم» ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

عزیز است و شکست‌ناپذیر، اما در عین قدرت نامحدودش، کاری بی حساب انجام نمی‌دهد، و همه افعالش بر طبق حکمت است.



بعد از بیان قسمتی دیگر، از دلایل توحید و معاد، در آیات گذشته، به ذکر دلیلی بر نفی شرک به صورت بیان یک مثال، پرداخته، می‌گوید: «خداوند مثالی از خودتان برای شما زده است» ﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾.

و آن مثال این است: اگر بردگان و مملوک‌هانی در اختیار شما باشد «آیا این مملوک‌هایتان هرگز شریک شما در روزی‌هانی که به شما داده‌ایم، می‌باشند؟» ﴿هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾.

«آن چنان که هر دو با هم کاملاً مساوی باشید؟» ﴿فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ﴾.

«آن چنان که بیم داشته باشید آنها مستقلاً و بدون اجازه شما در اموالشان تصرف کنند، همان گونه در مورد شرکای آزاد، در اموال یا میراث خود بیم دارید؟» ﴿تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾.

یا آن چنان که شما حاضر نیستید، بدون اجازه آنها دخل و تصرفی در اموالشان کنید؟

وقتی در مورد بردگانتان، که «ملک مجازی» شما هستند، این چنین امری را نادرست و غلط می‌دانید، چگونه مخلوقات را که ملک حقیقی خدا هستند،